

میدان گرگ در تبریز (قورت میدانی)

در قسمت شرقی شهر تبریز اندکی بالاتر از مسجد کبود ، محله قدیمی « قورت میدانی » یعنی میدان گرگ واقع شده است که از طرف جنوب به محله خیابان و از طرف شمال به « میدان چایی » رودخانه ای که از وسط شهر می گذرد ختم می شود .

در دوره رضا شاه زمانی که فارسی کردن اسامی جغرافیائی آذربایجان با شدت و حدت تمام جریان داشت ، نام این محله را نیز ظاهراً برای از بین بردن حافظه تاریخی مردم تبریز ، بدون اینکه وجه تسمیه آنرا توضیح بدهند تغییر داده و آنرا میدان قطب نامیدند و از آن تاریخ تا بحال همچنان در اسناد رسمی و اوراق مالکیت از این محل بنام « میدان قطب » یاد می شود بدون اینکه ربطی به قطب جغرافیائی و یا قطب صنعتی و یا حتی به شخصیتی که قطب نامیده شود داشته باشد . ولی تبریزیان بدرستی در محاوره روزمره خود این محل را بنام اصلی آن یعنی « قورت میدانی » می نامند .

و اما چرا این محل میدان گرگ نامیده می شود ؟
شاهزاده نادر میرزا معتبر ترین مورخ دوره قاجار و از نوادگان فتحعلی شاه در اثر ماندگار خود بنام « تاریخ و جغرافی دار السلطنه تبریز » می نویسد :

« تبریزیان به روزگار گذشته دیدنیها داشتند که یکی از آنها بازی گرگ بود و اکنون آن میدان که این کار آنجا همی کردند به جای است و قورت میدانی نامند . آنجا بود که گرگهای نر به کوچکی همی گرفتند و تربیت همی کردند . به هر کویی ، به سال چند روز ، جنگ گرگ بود . از هر محله گرگی درنده همی آوردند و مردم دو طرف سلاح پوشیده حاضر بودند . گرگها به یکدیگر حمله همی دادندی . با دهان بسته یکدیگر را مالش همی دادند و به آغوش همی فشردند . از هر دو سوی هیاهوی خواستی که گرگ ما خوب به بغل آمد . آن دسته دیگر گرگ خود بستودی تا کار از سخن به رزم کشیدی . گاه بودی صد تن کشته و مجروح شدی . پادشاه بزرگ ، شاه عباس ، این کار زشت بر داشت . حکایت . شنودم که پیری صدساله را گفتند گرگ فلان کوی فرزند جوان تو را شکم بدرید ، بمرد . گفت : برگوی که گرگ ما خوب به بغل آمد یا آن گرگ ؟ گفتند : گرگ کوی ما خوب به بغل آمد . گفت : مردن پسر سهل باشد . »

در باره آغاز پیدایش بازی گرگ در تبریز اطلاعات دقیقی در دست نیست و از قرائن تاریخی چنین استنباط می شود که

این بازی یعنی « قورت بوغوشدورماخ » از عادات قدیمی اقوام ترک باشد که طبق نوشته نادر میرزا تا دوره صفویه ادامه داشته است . همینقدر می دانیم که ترک ها در جنگ های قبیله ای و حمله ، از گرگ برای ایجاد وحشت و اغتشاش در صفوف دشمن استفاده می کردند و این شیوه تا زمان اختراع تفنگ و کاربرد سلاح آتشین انفرادی در جنگ دوام داشته است و آخرین موارد آن در دوره آق قویونلو ها بوده است که افرادی مسئول تربیت گرگ و ملقب به « قورد اوتاران » برای استفاده جنگی بوده اند .

در شهر های مختلف آذربایجان نیز میدان گرگ وجود داشته است که بتدریج از بین رفته اند . بعضی از میدان هائی هم که لاشه گرگ هاری در آنجا به نمایش گذاشته شده میدان گرگ نام گرفته است .

افسانه گرگ آدمخور در همه جای دنیا وجود دارد ولی در حقیقت فقط گرگ ها شده و گرگ پیر که توان شکار کردن ندارد اگر فرصت پیدا کند به آدم حمله می کند و گرنه در حالت عادی گرگ که شکارچی ماهری است قبل از اینکه انسان او را ببیند ، او انسان را می بیند و دور می شود .

علیرغم اینکه استفاده از گرگ در جنگ و همچنین برای مسابقه صد ها سال است که پایان یافته ولی ایجاد وحشت در میان مردم با شایعه پیدا شدن گرگ آدمخور و گرگ بچه خور تا پنجاه سال پیش در تبریز رایج بوده است . خوب بیاد دارم که در تابستان سال 1332 شمسی با استفاده از یک اتفاق ساده و کشته شدن یک بچه در اثر حمله گرگ در محله حکم آباد تبریز ، عوامل خاصی برای انحراف افکار عمومی ، داستان گرگ بچه خور را که هر روز کودکی را می دزدید و می خورد شایع نمودند و هفته ها مردم را مشغول و وحشت زده کردند . مردم معمولی نیز به این شایعه دامن زده و با الهام گرفتن از اسطوره گرگ خاکستری که در فرهنگ ترک جایگاه ویژه ای دارد ، شعر و افسانه در باره گرگ مرموز ساختند که هر روز در محلی از شهر ظاهر می شود و بعد از دزدیدن بچه ای ناگهان ناپدید می شود . در آن دوره مرسوم بود که تبریزی ها برای استفاده از هوای مطبوع تابستان ، شبها در حیاط خانه های خود می خوابیدند ولی شایعه گرگ مرموز باعث شده بود که آنروزها از ترس گرگ خیالی دیگر در حیاط یا در پشت بام نخواستند . در آن زمان من کودکی شش ساله بودم و معنی سیاسی گرگ آدمخور را نمی فهمیدم و سال ها بعد از اهل نظر شنیدم که ماجرای گرگ آدمخور شایعه ای سیاسی بود و از مرکز مشخصی هدایت می شد . و اما من در عالم کودکی شعری را که از زبان بچه های دیگر یاد گرفته بودم و همراه با بچه های محل می خواندم هنوز خوب بخاطر دارم که بقرار زیر بود :

گرگ نیستم فرشته ام
مدتهاست که این کاره ام
دندانم به پیرها کارگر نیست
زورم به جوان ها نمی رسد
با کودکان در جنگ هستم .

قورت دنیرم فرشته یم
چو خداندیر من بو ایشده یم
قوجالارا دیشیم باتمیر
جوانلارا گوجوم چاتمیر
اوشاقلار ایله دویوشده یم .

بالاخره بعد از هفته ها کسانی که شایعه را ساخته بودند و ظاهراً به اهداف خود نیز رسیدند آب ها از آسیاب افتاد و شخصی بنام علی باغبان گرگی را در باغات حکم آباد با تفنگ زد یعنی همانجائی که در ابتدا گرگی کودکی را دریده بود و لاشه آن گرگ را بر روی نردبانی در مقابل باغ گلستان بنمایش گذاشتند و باین ترتیب غائله گرگ آدمخور خاتمه یافت . اما این واقعه در ذهن من چنان جای گرفت که بعداً انگیزه ای شد برای تحقیق درباره گرگ اسطوره ای ، گرگ

« فرشته » ، گرگی که « غیب » می شود ، گرگی که از « خارج » آمده است ، گرگی که زمان برای او مفهوم ندارد و تا قیامت زنده خواهد ماند .

اما منظور از بیان خاطره فوق این بود که معلوم شود ، گرگ نه تنها در اساطیر و فرهنگ ترک حضور برجسته دارد بلکه پای گرگ به مسائل سیاسی نیز کشیده شده است چنانکه اکنون نیز هر وقت نام گرگ خاکستری مطرح می شود ، افرادی که اطلاعی از اسطوره گرگ خاکستری در فرهنگ ترک ندارند نا آگاهانه (بعضی ها نیز آگاهانه) ، گرگ خاکستری را معادل یک گروه سیاسی بهمین نام در ترکیه دانسته و موضعگیری سیاسی می کنند . گروه سیاسی یاد شده یک جریان جدید است ولی اسطوره گرگ خاکستری در اعماق تاریخ ترکان جای دارد .

گرگ از دوران باستان در همه زوایای فرهنگ ترک جای ویژه ای بخود اختصاص داده است . من در مقاله : « گرگ در اساطیر ترک » بطور مفصل این موضوع را شرح داده ام .

در اسطوره های باستانی اقوام ترک « گوگ بوری » یا گرگ آسمانی بعنوان نیای نخستین ترک ها یاد شده است . ج . ج . ساندرز در کتاب « تاریخ فتوحات مغول » که توسط ابوالقاسم حالت بفارسی نیز ترجمه شده است ، در باره گوگ ترک ها که در قرن ششم میلادی امپراطوری بزرگ « گوگ ترک » را تشکیل دادند می نویسد :

« توتم قبیلہ نی این ترکان گرگ بود . مانند رمولوس و رموس (بنیانگذاران افسانه ای شهر رم) ، پدر نژاد ترکان را آن حیوان شیر داده بود . یک سر گرگ را هم که از طلا ریخته بودند ، بر سر چوب پرچم های خود نصب می کردند . »

خیلی قبل از آن نیز گرگ سمبل اقوام ترک بوده است. امروزه از روی سالنامه های چینی در می یابیم که در دوره امپراطوری بزرگ «هون» (قرن دوم قبل از میلاد) نیز علامت گرگ در لشکر کشی ها موجود بوده است.

در داستان های «اوغوز نامه» نیز که بوسیله انتشارات فرزانه در تهران منتشر شده است، گرگ آسمانی (گوگ بوری) یا گرگ خاکس تری (بوز قورت) اوغوز خاقان را در بسیاری از فتوحات یاری و راهنمایی می کند:

«اوغوز خاقان اسبها را زین کرد و پرچم ها را بر افراشت و لشکر را برای جنگ با اوروم خاقان حرکت داد. پس از چهل روز وی در دامنه کوهی به نام «بوز داغی» (کوه یخ) اردو زد و به خواب رفت. در روشنایی سحرگاهان نوری چون پرتو آفتاب بر فضای اندرون خیمه اش تابید و از میان آن گرگ بزرگ و خاکستری رنگی که یال پر پستی داشت پدید آمد و گفت او را راهنمایی خواهد کرد. لشکر به راه افتاد و در این هنگام همگان دیدند که گرگی بزرگ پیشاپیش لشکریان در حال حرکت بود... این گرگ آسمانی در سایر لشکر کشی های اوغوزخان نیز همراه و یاور او بود.»

گرگ در زبان باستانی ترک ها «کاسقیر» (kaskur) و بعد ها «بوری» (bori) نام داشته است. هزار سال پیش (464 هجری قمری) محمود کاشغری در «دیوان لغات الترک» هر دو واژه یعنی «قورت» و «بوری» را بکار برده است. در زبان ترکمنی نیز که نوادگان اصیل اوغوز ها می باشند همین حالا اصطلاح بوری کاربرد دارد مثلاً در این مثل:

«ائل اوغری سیز، داغ بوری سیز بولماز» یعنی ایل بدون دزد و کوه بدون گرگ نمی باشد.

نظر باینکه گرگ در دوره آنیمیزم توتم اقوام ترک بوده است، استفاده از اصطلاح «گوگ بوری» یعنی گرگ آسمانی تابو محسوب می شده و آنرا مستقیماً بر زبان نمی آوردند و بجای آن از اسامی اشاره استفاده می کردند و ظاهراً بعد از پذیرش اسلام و بودیسم توسط اقوام ترک، نام قورت و جاناوار متداول شده است. اسلام و بودیسم برای مبارزه با اعتقادات اولیه ترکان گرگ را به موجودات زیان رساننده از جمله قورت یا قورد که در ضمن بمعنی «کرم» نیز است، تشبیه کردند و قورت بجای بوری متداول شد. اما مثلی در میان ترکان وجود داشت و دارد که می گوید «قوردون آدین گنیر سن، قوردار است گلرسن» یعنی اگر نام گرگ را بر زبان بیاوری، با گرگ روبرو خواهی شد. بدین جهت دلمداران نام گرگ را بر زبان نمی آورند و بجای آن نام دیگری که از طایفه ای به طایفه دیگر تغییر می کند و برای مردم همان طایفه یا همان ده قابل فهم است، بکار می برند مانند «آیقیر» و «قودوز» و نظایر اینها.

معتقدان به «تابو» یا واژه ممنوعه از اصطلاحات کنایه استفاده می کنند که در زبان علمی آنرا «اوفمیزم» (euphemism) یا حسن تعبیر می نامند. از نظر زبانشناسان تکرار واژه جدید بجای واژه ممنوع بعد از مدتی واژه ممنوعه را متروک می کند و در عوض «اوفمیزم» جایگزین آن می گردد. به عنوان مثال، روس ها نام خرس را بر زبان نمی آوردند و فکر می کردند اگر آنرا بر زبان بیاورند خرس حاضر شود و به آنان زیان خواهد رساند. بدین جهت واژه خرس اکنون متروک شده و امروزه در زبان روسی خرس را «سلخور» می نامند.

ترکان صفات قدرت و شجاعت را بسیار ارج می نهند و این پایه اصلی پندار اولیه آنان به «گرگ آسمانی» می باشد زیرا گرگ حیوانی است بسیار قوی، باهوش و نترس. در روایت ترکمنی اسطوره «کور اوغلی» قهرمان داستان در وصف اسب خود می گوید: «اصلی بوری، سویی سوغون» یعنی اصل او از گرگ و نژادش گوزن است. و در جای دیگر در ستایش اسبان جنگی خود (قیر آت و در آت) آنرا به گرگ تشبیه می کند «دگیرمن ساغیلی، آج قورد بویونلی» یعنی کپلی چون سنگ آسیا و گردنی چون گرگ گرسنه دارد.

در اسطوره ده ده قورقودهنگامی که ایل «سالیق قازان» خان اوغوز به تاراج می رود، قازان آواره و نالان از آب روان سراغ ایل خود را می گیرد. و داستان چنین ادامه می یابد:

«آب روان کی می تواند خبری باز گوید. از آب گذشت. این بار به گرگی برخورد و. گفت «دیدار گرگ امری مبارک است.» (قوردون نوزی مبارک) بگذار از او نیز خبری باز جویم:

ای که افتابیت به هنگام شب تار طلوع می کند (کنایه از برق چشمان گرگ در شب).

و بهنگام برف و باران شجاعانه پایداری می کنی

ای که اسبان « قارقوچ » را به شیهه و امی داری
و اگر شتر سرخرنگی ببینی ، تازیانه وار دم می جنبانی
و آغلهای محکم را با ضربات پشتت در هم می شکنی
و به گوسفندان فربه چنگ می اندازی
و دنبه خونین را به دندان می کنی و با ولع می بلعی
ای که صدایت در میان سگهای گله غوغا برپا می کند.
و چوپانان را شبانه به تکاپو و امی داری
ایا از اردوی من خبری داری ، به من باز گوی
این سر بلزده ام قربان تو باد (قارا باشیم قربان اولسون قوردوم سانا)
ایا شنیده ای که گرگ خبری باز گوید ؟
قازان نومیدانه به راه افتاد ...»

در زبان آذربایجانی دو اصطلاح بسیار رایج وجود دارد که ظاهراً باقی مانده از اعتقادات اولیه ترکان و بیانگر خویشاوندی با گرگ است . یکی از این اصطلاحات که در تبریز رایج است در اشاره به فامیل دور بکار می رود و وقتی گفته می شود که : « ایتیمین قورت دانی سی » یعنی فامیل بسیار دور من است . اصطلاح دیگر « قورت قودامیز » می باشد که بمعنی فامیل سببی است . در میان اقوام ترک رسمی خرافی وجود داشته است که دختر بچه ای را از هنگام تولد بصورت سمبلیک به گرگ می دادند یعنی بخيال خودشان با گرگ نامزد می کردند و باین ترتیب با گرگ فامیل می شدند تا گرگ به گله آنان آسیب نرساند چون می گفتند گرگ فامیل سببی ماست (قورت قودامیز دیر) و فامیل به اعضا دیگر فامیل ضرر نمی زند . این عادت همین حالا نیز در میان بعضی از طوایف ترکمن ساکن در ایران باقی مانده است .

از قرن هشتم میلادی که مسلمان شدن ترکان شروع شده است احترام و ابهتی که گرگ در فرهنگ باستانی ترک داشته است جای خود را به بدگونی از گرگ و اینکه موجودی زیان رساننده و بی رحم است می دهد و مصداق بارز ق هر و خشونت می شود مثلاً در این ضرب المثل : « قورت قوزو نی یشه ده آغزی قانلی دیر ینمه سده » یعنی گرگ چه بره را خورده باشد ، چه نخورده باشد دهانش خونین است . از این به بعد است که در داستانهای کودکانه اغلب گرگ با تمام قدرتی که دارد فریب رویاه ضعیفی را می خورد و با ساده لوحی تمام به تله می افتد . شاید هم راویان این افسانه ها کوشیده اند لافاقل در افسانه و مثل بر گرگ غلبه کنند زیرا در زندگی واقعی چنین چیزی امکان پذیر نبوده است و یا اینکه خواسته اند با ضعیف توصیف کردن گرگ بر ترس خود از آن موجود با هوش و قوی غلبه کنند .

انواع بازی های کودکانه نیز وجود دارد که باز سازی ورزشی صحنه های جدال دائمی انسانهای گله دار با گرگ و درعین حال بیانگر همزیستی اجباری طوایف گله دار با گرگ است یکی از معروفترین این بازی ها « آرا کسدر » است که یک بازی دستجمعی می باشد و نحوه فرار از مقابل گرگ را آموزش می دهد . این بازی در تمام کشور های ترک زبان مرسوم و رایج است .

یکی از معروفترین حکایاتی که در باره گرگ و بره است ، داستانی است که گرگ از بالای چشمه و بره از پائین چشمه آب می خورد اما گرگ به بره پر خاش می کند که چرا آب مرا گل آلود می کنی ؟ در این داستان جواب بره دو گونه روایت می شود . یک روایت اینست که بره با التماس می گوید : من پائین هستم و نمیتوانم آب را گل آلود کنم . که گرگ عصبانی می شود و به بره حمله می کند . روایت دیگر اینست که بره با اعتراض می گوید : اگر قصد خوردن مرا داری چرا دیگر بهانه تراشی می کنی ؟ که باز بخاطر اینکه بره زبان درازی کرده است مورد حمله واقع می شود . لافونتن شاعر فرانسوی که بگفته خودش داستانهای هندی « کلیله و دمنه » منبع الهام او بوده است ، حکایت آب خوردن گرگ و بره از یک چشمه را بنظم کشیده و از طریق حکایت منظوم او این داستان در کشورهای غربی رواج یافته است .

نتیجه اخلاقی داستان کلیله و دمنه نیز این ضرب المثل ت رکی است : « قورت دان قوزو یا قارداش اولماز » یعنی برادری گرگ و بره بجائی نخواهد رسید .